

بسم الله الرحمن الرحيم

**درس خارج**

**اصول فقه**

جلسه بیست و سوم

93/09/10

بحث ما در احادیثی بود که دلالت بر عصمت مطلقه ائمه اطهار دارند. گفتیم این روایات دو دسته هستند؛ یک دسته از روایات روایاتی هستند که مستقیماً در شأن خود ائمه وارد شدند؛ دسته دیگر از روایات روایاتی هستند که به این مضمون آمده‌اند که ائمه اطهار در همه شئون به استثنای شأن نبوت با رسول اکرم شریک هستند و همه شئون رسول اکرم به استثنای شأن نبوت برای ائمه اطهار ثابت است. اگر ما قبلاً عصمت مطلقه رسول اکرم را اثبات کردیم این روایات بنابراین اثبات می‌کنند که ائمه اطهار با رسول اکرم در این عصمت مطلقه شریک هستند. حالا بحث ما هنوز در همان روایات دسته اول است که به طور مستقیم درباره عصمت ائمه اطهار وارد شده است.

دو دسته از روایات را خواندیم؛ یکی حدیث ثقلین با مجموعه احادیثی که در این رابطه آمده است، و دیگری حدیث سفینه، باز هم با طرق مختلفه و منابع متعددی که برای این دو حدیث بود. بحث امروز ما در مجموعه دیگری از احادیث است. مجموعه‌ای از احادیث را در این بخش دوم؛ یعنی هم اینکه می‌گوییم مجموعه را دسته اول و دوم، یک روایت بود که از طریق وارد می‌شد. اما اینجا نه اصلاً روایات متعدّد با مضمون متشابه است که سه مضمون از این مضامین روایت را ما الآن اینجا بحث می‌کنیم، چون باز هم این مضامین متشابه این مضامین متعدّد است. ما سه مضمون از این مضامین متشابه را اینجا مطرح می‌کنیم. این روایات در رابطه با خصوص حضرت امیر؟ ع؟ وارد شده است. باز هم روایاتی که داریم اثبات می‌کنند که شأن حضرت امیر با ائمه اطهار شأن واحدی است، اگرچه «لِرَسُولِ اللَّهِ وَ لِعَلِيِّ؟ عَهِمَا؟ فَضْلُهُمَا» فضل آنها به جای خود اما از لحاظ شئون مربوط به حجیت و اینها شأن آنها شأن واحدی است.

این روایت در خصوص امیر المؤمنین وارد شده است، چند مضمون که ما سه مضمون از این مضامین وارد را بحث می‌کنیم؛ یکی مضمون «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؟ ع؟»<sup>1</sup>. در بعضی از نصوص مربوط به این مضمون آمده است که «لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ». مضمون دیگر مضمون «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؟ ع؟»<sup>2</sup> است. مضمون سوم مضمون «مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي»<sup>3</sup> است؛ یعنی من هیچ‌گاه از خدا جداشدنی نیستم. هر کس از من جدا شد از خدا جدا می‌شود. بعد هم می‌فرماید: هر کس از علی جدا شد از من جدا شده است. این سه مضمون را اینجا مطرح می‌کنیم و بحث می‌کنیم که از این به بعد در این بخش از مباحث روایی ما به این سه دسته از روایات اکتفاء می‌کنیم.

باز هم این سه دسته از احادیث یا این مضامین سه‌گانه را هم از منابع شیعی و سنی، هر دو نقل می‌کنیم. البته باز هم قصد ما استیعاب نیست، فقط برای نمونه آوردن بیان می‌کنیم. مرحوم صدوق به سند از ابن عباس روایت می‌کنند «فِي حَدِيثٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟: مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلِيٌّ لِسَانُهُ»<sup>4</sup> حق با علی است و همیشه حق بر لسان علی جاری است.

۱- بحار الأنوار، ج 22، ص 476.

۲- همان، ج 10، ص 451.

۳- همان، 32، ص 326.

۴- الأمالی (للصدوق)، النص، المجلس الثامن، ج 4، ص 31.

این مضمون حاکی از عصمت مطلقه است؛ یعنی عصمت نه تنها از گناه، بلکه عصمت از هر لغزش و خطایی، چون می‌گوید حق با علی است، نه فقط علی با حق است. هم علی با حق است، هم حق همیشه با علی است. حالا می‌آییم می‌گوییم در بعضی از مضامین همین دسته از روایات دارد «يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»<sup>1</sup>. به هر حال این حالی از عصمت مطلقه است؛ یعنی خطا هم نمی‌کند، چون اگر خطا کند پس «الْحَقُّ لَيْسَ مَعَ عَلِيٍّ دَائِمًا».

باز به روایتی دیگر یا طریقی دیگر مرحوم صدوق از جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند «قَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ؟ ص؟ يَقُولُ إِنَّ فِيَّ عَلِيًّا خِصَالًا لَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ لَأَكْتَفَوْا بِهَا فَضْلًا»<sup>2</sup> رسول اکرم خصال برای علی؟ ع؟ بیان کرده است که اگر یکی از اینها در بین همه مردم بود برای فضل آنها کفایت می‌کرد. مجموعه‌ای از خصال را بیان می‌فرماید تا می‌فرماید: «قَوْلُهُ؟ ص؟ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»<sup>3</sup>. این دو طریق از طرق متن.

حاکم نیشابوری محدث معروف اهل سنت باز هم روایتی قریب به همین مضمون نقل می‌کند، می‌گوید: «أَخْبَرَنَا فُلَانٌ، فُلَانٌ عَنْ أَبِي حَيَّانَ النَّيْمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ؟ رَض؟ أَنْ النَّبِيَّ؟ ص؟ قَالَ: رَجَمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»<sup>4</sup>. «أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ» فرمود «أَدِرُهُ مَعَ الْحَقِّ». معلوم است که دعای حضرت، این دعا صرف دعا اینجا ملاک نیست، اینجا دعا دعای مستجابی است از «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ». در حقیقت انشاء به قصد اخبار است. این انشائاً دعا است لکن مقصود از آن این است که علی چنین است. معلوم است دعای رسول الله؟ ص؟ چون دعای مستجابی است لذا انشاء مفید اخبار می‌شود، نظیر آن چیزی که ما در آیات کریمه قرآن نسبت به نوع دیگری از انشاء گفتیم که انشاء مفید اخبار است. گفتیم اوامری که از سوی خدا به رسول اکرم صادر می‌شود انشائی است که مفید اخبار است؛ باز هم به دلیل چه؟ به دلیل اینکه رسول اکرم؟ ص؟ «لَا يَعِصَ اللَّهُ فِيمَا أَمَرَ». با توجه به این قضیه، قضیه عصمت رسول اکرم؟ ص؟ از معصیت خدا بنابراین اگر خدا فرمود: «لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»<sup>5</sup> یا فرمود: «ادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ»<sup>6</sup> یا فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ»<sup>7</sup> و امثال این اوامر، یعنی که این «تَكشِفُ عَنْ إِبْرَارٍ». «اتَّقِ اللَّهَ» به معنای «إِنَّكَ تَتَّقِي اللَّهَ» است. «لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» «أَنْتَ لَسْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ» است. «ادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» یعنی «إِنَّكَ ذَاكُرٌ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ».

همان‌طور که آن استفاده آنجا می‌شد که انشاء به معنای اخبار است، یعنی انشایی است که مفید اخبار است به دلالت التزامیه، اینجا هم این انشاء مفید اخبار است «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ».

۱- بحار الأنوار، ج 30، ص 352.

۲- همان، ج 38، ص 95.

۳- الأمالي (للصدوق)، النص، المجلس العشرون، ح 1، ص 89.

۴- مستدرک حاکم، ج 3، ص 135، ح 4629.

۵- سوره اعراف، آیه 205.

۶- همان.

۷- سوره احزاب، آیه 1.

- همه دعاهای پیغمبر را حمل بر دعای مستجاب می‌کنیم؟

- بله. همه دعاهای وقتی دعا می‌کنند دعای مستجاب است.

- دعای حضرت نوح برای پسر خود که دعا می‌کند اشتباه نیست؟ دعا می‌کند که او را نجات بدهد.

- کجا است؟

- «و نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»<sup>1</sup>.

- این سؤال است. نداریم که حضرت نوح دعا کرد «اللَّهُمَّ أَنْقِذْ وَادِي». آنچه داریم این است که خدا به نوح قول داد، فرمود: من اهل تو را غرق نمی‌کنم. چون خدا به نوح چنین وعده‌ای داده بود این منشأ سؤال حضرت نوح شد که ای خدا شما فرمودید اهل تو را غرق نمی‌کنم، «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ». اینجا توضیح داده شد: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»<sup>2</sup>.

- «فَلَا تَسْأَلُنْ» هم دارد دیگر. شما باید سؤال کنید که بگوید «فَلَا تَسْأَلُنْ».

- نه، سؤال سؤال استنفهامی است. وقتی سؤال می‌کنید که... شأن تو این نیست لذا بعد از آن دارد «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ». تو در این شأن که هستی باید... یعنی گویا خدا می‌فرماید: تو باید از عمل ما که ما او را گرفتیم و غرق کردیم جواب سؤال خود را می‌فهمیدی. معلوم می‌شود این اظهار من نبوده است، اظهار تو نبوده است که ما او را غرق کردیم، ما که خلف وعده نمی‌کنیم. اینجا دیگر سؤال نداشت. مثل اینکه اینجا خدا به حضرت نوح می‌گوید: اینجا جای این سؤال نبود. «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلُنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».

- حالا آن قسمت قضیه خطا یعنی نبی خطا ندارد «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» که خطا است. چطور خطا ندارد؟

- نه، اینجا که گفته است: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» این خطای در علم است، اینجا دارد با خدای متعال حرف می‌زند خطای عند الله که می‌کند، خطای مع الناس نمی‌کند؛ یعنی اینکه فرض کنید که رسول از خدا هم سؤال نکند که حق چیست؟ رسول در برابر خدا خطا می‌کند ولی خدا خطای رسول را تصحیح می‌کند. رسول مع الناس خطا نمی‌کند، در برابر خدا ممکن است خطا کند. خطای مع الله اشکالی ندارد.

- یعنی با عصمت در رسالت جمع می‌شود.

- بله. در عصمت در رسالت جمع می‌شود.

۱- سوره هود، آیه 45.

۲- همان، آیه 46.

- مثل آن دعای حضرت ابراهیم برای عموی خود است. «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ»<sup>1</sup> او استغفار کرد ولی این استغفار پذیرفته نشد.

- «إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ».

- وعده کرده بود استغفار هم کرد، ولی این استغفار پذیرفته نشد.

- «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ».

- باشد، اما آن لحظه اول استغفار شده، استغفار مستجاب نمی‌شود. یعنی می‌خواهیم بگوییم دعا این‌طور نیست حتماً، ممکن است امری برای ابراهیم مخفی بوده بعد که «تَبَيَّنَ» فهمیده که نباید استغفار کرد.

- نه. ما می‌گوییم دعای انبیاء دعای مأذون است؛ یعنی نبی هیچ وقت دعای غیر مأذون نمی‌کند. این دعای مأذون کاشف از استجاب است. خدا اذن به دعا می‌کند یعنی می‌خواهم اجابت کنم که اذن می‌دهد.

- ملازمه ندارد، ممکن است دعا مأذون باشد اما مستجاب... الآن ابراهیم چون نمی‌دانست؟؟ 11:42 نشده بود مأذون بود (قطع کلام)

- نه، اینجا نصّ خاص داریم بر اینکه خصوص این دعا، در خصوص این دعا استغفاری نصّ شده است؛ یعنی گفته است اگر این دعا را بکنید ممکن است اذن به شما بدهم، وقتی که این اذن بعد سلب شده است. یک اذن خاصی برای استغفار به شما بدهیم اما این اذن خاص استغفار از آن دعاهای مستجاب تخصیص خورده است. ولی اصل در دعای نبی این است که دعای مأذون و مستجاب است. وقتی نبی دعا می‌کند «يُؤَدِّنُ لَهُ فِي الدُّعَاءِ». ما ادله داریم، اینجا بحث بحث ذوقی نیست؛ یعنی دعای نبی دعای مأذون است. «يُؤَدِّنُ لَهُ فِي الدُّعَاءِ» تا اذن به او داده نشود او دعا نمی‌کند. و لذا است که دعای او دعای مأذون است. دعای مأذون دعای مستجاب است.

- «أَدِرُّ الْحَقَّ مَعَهُ» آیا به معنای این است که باطل حق می‌شود به؟؟ 12:46 علی یا اینکه (قطع کلام)

- این یعنی علی هم معصوم است.

- نگفت «أَدِرُّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ». یعنی این آیا مرتبه بالاتر از آن است؟

- به این معنا که «يُعْرِفُ الْحَقُّ بِعَلِيٍّ وَ لَا يُعْرِفُ عَلِيٌّ بِالْحَقِّ». یعنی ما یک حقی بالاتر از علی نداریم که آن مقیاس باشد و علی را با آن بسنجیم. نه، آنچه مقیاس است علی است که ما حق را از علی می‌فهمیم، حق را با علی می‌سنجیم، او میزان است. چیزی سوای علی بن ابی‌طالب؟ ع؟ میزان برای حق نیست. پس میزانی و فوق علی نداریم که علی را با آن... مگر خود رسول الله، و لذا اینجا می‌گوییم «عَلِيٌّ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ؟ ص؟».

۱- سوره توبه، آیه 114.

- «اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ»<sup>1</sup> چطور؟

- اول امیر المؤمنین را بشناس.

- همان دیگر، حق را باید شناخت دیگر. اگر حق را شناختی البته می‌توانی اهل آن را بشناسی. این نسبت به آن کسانی است که خدای متعال آنها را عین الحق مقرر نکرده است. اگر کسی عین الحق بود یعنی «اعرفه»، «اعرف أهله» یعنی اهل آن حقی که متحد با آن شخص است. اگر آمدند و گفتند «عَلَيْ عَيْنِ الْحَقِّ». «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ».

- «مَعَ الصَّادِقِينَ»؟! 14:09 نامفهوم.

- بله. اگر گفتند علی؟ ع؟ از حق جداشدنی نیست، اینجا «اعرف الحق» می‌شود چه؟ یعنی «اعرف عَلِيًّا تَعْرِفْ أَهْلًا» آن حق را، چون آمدند گفتند علی میزان تعریف حق است، میزان شناخت حق است، ما چطور «كَيْفَ نَعْرِفُ الْحَقَّ» تا «نَعْرِفُ أَهْلَهُ»؟! «إِنَّمَا نَعْرِفُ الْحَقَّ بِعَلِيٍّ؟ ع؟». وقتی آمدند و گفتند علی میزان تشخیص حق است، «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ» است حق «مَعَ» علی است، «اعرف الحق، كيف نعرف الحق؟ نعرفه بعلي؟ ع؟، إِذَا عَرَفْنَا نَعْرِفُ أَهْلَ الْحَقِّ» بله درست است اهل حق را هم می‌شناسیم. بعد حاکم نسبت به این حدیث چنین می‌گوید: «هَذَا صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ وَ لَمْ يُخْرِجَاهُ» بنابر شرطی که مسلم برای حدیث صحیح بیان کرده است این حدیث صحیح است، شرایط صحت حدیث را دارد ولی نه بخاری، نه مسلم این حدیث را نقل نکرده‌اند.

الآن می‌رویم سراغ مضمون دیگری که باز هم نزدیک به این معنا است؛ مضمون «عَلَيْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؟ ع؟»<sup>2</sup>. این مضمون دوم است که گفتیم این مضامین همه متقارب است. مرحوم شیخ طوسی؟ رضو؟ روایت می‌کند «بِسَنَدِهِ» دیگر سند را نمی‌گوییم برای اینکه طولانی می‌شود. «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أُمَّ سَلْمَةَ؟ رَض؟ تَقُولُ»<sup>3</sup> جالب است، این روایت مفصل است، ما فقط این بخش آن را نقل کردیم. این ثابت مولای ابوذر می‌آید نزد ام سلمه می‌گوید: من در جنگ جمل بودم، رفتم حضرت علی را در جنگ جمل یاری کردم؛ در کنار علی بن ابی‌طالب و با او، در کنار جنگیدم، نظر تو چیست؟ می‌گوید: احسنت. بعد که می‌گوید احسنت می‌گوید: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيُنْطَلَقَ بِي»<sup>4</sup> نزدیک است که من از این دنیا رخت ببرندم. «وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْزِرَةً إِلَيْكُمْ» من بر شما اتمام حجت کردم، آن قولی که باید برای شما بگویم گفتم. «أَلَا إِنِّي مُخْلِفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَثَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي». این جریان مربوط به همان لحظه‌های آخر حیات رسول اکرم؟ ص؟ است؛ این غیر از آن حدیث ثقلینی است که در جاهای دیگر از او نقل می‌کنند. معلوم می‌شود هر وقت فرصتی پیدا می‌کرده تکرار می‌کرده است.

۱- بحار الأنوار، ج 40، ص 126.

۲- همان، ج 22، ص 476.

۳- همان، ج 37، ص 118.

۴- الأمالی (للطوسي)، النص، المجلس السابع عشر، ح 14، ص 478.

«ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا» می‌گوید در اواخر لحظه‌های زندگی او همه حجره پر از اصحاب بود. «ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ؟ ع؟ فَرَفَعَهَا فَقَالَ هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ خَلِيفَتَانِ بَصِيرَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ». جالب است که حضرت این دو خلیفه را به بصیرت توصیف می‌کند. «خَلِيفَتَانِ بَصِيرَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ». «فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِفْتُ فِيهِمَا» از این دو خلیفه سؤال می‌کنم که مردم با شما چه کردند؟ آن آیه کریمه‌ای که «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ»<sup>1</sup> نمی‌گوید «ماذَا فَعَلْتُمْ» نه، «ماذَا أُجِبْتُمْ» یعنی اقوام شما، ملت‌های شما، امت‌های شما با شما چه کردند؟

این حدیث با مضمون «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ» را حاکم نیشابوری در مستدرک با همین نص روایت کرده است. باز هم از همین ابی ثابت مولى ابی ذر نقل کرده است «أَبِي ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ؟ ص؟ يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ»<sup>2</sup>. بعد حاکم در ذیل این روایت چنین می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ وَ أَبُو سَعِيدٍ النَّيْمِيُّ هُوَ؟؟ 20:12 يَقَّةُ مَأْمُون» یکی از روایات سند. بعد می‌فرماید: «وَ لَمْ يُخْرِجَاهُ» نه مسلم و نه بخاری این حدیث را روایت نکرده‌اند با اینکه این حدیث از لحاظ شرایط صحت واجد شرایط صحتی بوده است که در نظر خود آنها شرط صحت است.

- به خاطر آن قسمت اول را سانسور کرده است.

- یا خود او سانسور کرده است یا راویان قبلی او سانسور کرده‌اند، یا اصلاً سانسور هم نبوده است، اصل نقل این مقطع از روایت بوده است، چون خود این مقطع آن صدر را می‌رساند؛ اما ممکن هم هست سانسور هم در کار باشد. از این نوع سانسورها متأسفانه زیاد شده است.

ما گفتیم آنچه ما را مضطر کرده است به اینکه این سبک بحث را در اصول بیاوریم به دلیل اینکه نشده است. این سبک بحث و این مقدمه برای اثبات حجیت قول و فعل و تقریر معصوم، تا این مقدمات خوب پایه‌ریزی نشود ما نمی‌توانیم بر آن نتیجه‌گیری‌های اصولی را بکنیم.

باز هم روایت دیگری از همین دسته از روایات شیخ طوسی به سند از عبد الله عمر نقل می‌کند. حالا جالب است که این روایت را شیخ از عبد الله عمر نقل می‌کند، حاکم از ابوذر نقل می‌کند، جابجا شده، با هم عوض کرده‌اند. شیخ طوسی این روایت را به سند خود از عبد الله عمر نقل می‌کند که گفت: «عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ؟ ص؟ قَالَ: مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي»<sup>3</sup>. با توجه به اینکه ما آیات کریمه زیادی را در رابطه با عصمت رسول اکرم؟ ص؟ خواندیم که عصمت مطلقه حضرت را اثبات می‌کند «مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ» بعد از اینکه فرمود، بعد می‌آید: «وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي» اثبات عصمت مطلقه حضرت، حتی اینکه عصمت از خطا و سهو، لغزش و همه چیز.

۱- سوره مائده، آیه 109.

۲- مستدرک حاکم، ح 4628.

۳- همان، ح 4624؛ الأمالی (للطوسی)، النص، المجلس العاشر، ح 33، ص 267.

عجیب این است که خود عبد الله عمر کسی که «لَمْ يُبَاعِ عَلِيًّا؟ ع؟ اِعْتَزَلَ عَلِيًّا». نمی‌دانم چطور تو خود این روایت را روایت کردی و...

بعد از عجایب تصرّفات این بنده خدا این است که چند روایت داریم که هم در زمان یزید آمد با یزید بیعت کرد و هم در زمان عبد الملك مروان با حجاج بن يوسف، والی عبد الملك بیعت کرد و این حدیث را آنجا گفت. این حدیث بیشتر در منابع اهل سنت از عبد الله عمر به همین مناسبت روایت شده است؛ می‌گویند: وقتی رفت با یزید بیعت کند -البته والی یزید- او خیلی احترامش کرد و گفت: بیا بنشین. گفت: نه، نیامدم بایستم، فقط آمدم بیعت کنم، چون شنیدم رسول خدا فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِإِمَامٍ... مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>1</sup> فقط آمدم بیعت کنم بروم، خداحافظ.

در یک روایت دیگر داریم -این روایت دوم را ابن ابی الحدید روایت می‌کند- که در زمان عبد الملك آمد خواست با حجاج بیعت کند، باز هم همین روایت را خواند، گفت: آمدم بیعت کنم چون شنیدم که رسول خدا فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِإِمَامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» آمدم با تو بیعت کنم. حجاج پای خود را دراز کرد، گفت: بیا با این پای من بیعت کن؛ یعنی این قدر استخفاف به... این در روایت است؛ یعنی چیزی نیست که از روی حدس و گمان گفته شده باشد.

انسان تعجب می‌کند که چطور او نیامد در زمان حضرت امیر این روایت را آن وقت از یاد برده بود که بیاید بیعت کند؟! انسان واقعاً از این تعجب می‌کند، همه شما می‌گویید: «أَلْحُسَيْنُ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ رَمَانِهِ» بسیار خوب، پس طلحه و زبیر چه؟ شما اینجا که می‌رسید مثل اینکه همه شما حضرت علی را امام زمان نمی‌دانید.

این روایت آخر را حاکم در مستدرک نقل می‌کند، ح 4624. ما این را از شیخ طوسی نقل کردیم. شیخ طوسی این حدیث را در امال، مجلس ده، ح 33 نقل می‌کند. همین را حاکم در مستدرک نقل می‌کند منتها به سند خود از ابونر؟ رض؟ نقل می‌کند که فرمود: «قَالَ النَّبِيُّ؟ ص؟ : يَا عَلِيٌّ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ، وَ مَنْ فَارَقَكَ يَا عَلِيٌّ فَقَدْ فَارَقَنِي». عین همان مضمون را حاکم در مستدرک نقل می‌کند به شماره حدیث 4624. (مرجع به صورت پاورقی تایپ شده اما چون توضیح اضافه داشته متن هم تایپ شد).

- مستدرک حاکم را آنها هم قبول دارند؟؟ 25:49 است؟

- اولاً خود حاکم نزد اهل سنت محدث معتبری است. وقتی که می‌گوید صحیح است نزد خود او که صحیح است، «؟؟ 26:00 عَلَى صِحَّةِ هَذَا الْحَدِيثِ»، بعد هم می‌گوید که این حدیث همان شرایط صحّتی را که مسلم و بخاری برای صحّت حدیث نقل می‌کنند، همه آن شرایط را دارد، بنابراین باید صحیح باشد.

- خود حاکم؟؟ 26:20. ذهبی در مورد او یک نقلی را می‌آورد می‌گوید: «إِمَامٌ فِي الْحَدِيثِ رَافِضِيٌّ خَبِيثٌ».

۱- بحار الأنوار، ج 23، ص 94.



- دارند دیگر، این مهم نیست. به هر حال نکته قابل توجه احادیثی که حاکم نقل می‌کند این است که می‌گوید: «صَحِيحٌ عَلَى شَرِّ الشَّيْخِينَ» فرض کنید شیعه باشند، بحث سر «شَرِّ الشَّيْخِينَ» آن است که می‌گوید: آن شرایطی که شیخین یعنی بخاری و مسلم- برای صحت حدیث نقل می‌کنند در این حدیث حاصل است؛ این حدیث بر وفق شرایط صحت حدیثی که مسلم و بخاری در نظر گرفته‌اند صحیح است.

ما این را گفتیم که متأسفانه در حدیث اهل سنت این مطلب بسیار بین است که به جای اینکه بیایند بر مبنای احادیث صادره از رسول خدا صحت و سقم یک مطلبی را بسنجند نه صحت یک مطلبی را نزد خود فرض می‌کنند، بعد می‌گویند: چون حدیث با این مطلب سازگار نیست پس حدیث مرفوض است. این درست نیست. اگر یک حدیثی صحیح است و سند آن سند صحیحی است، آن هم آنجا که این حدیث صحیح با طرق متعدد... یعنی غالب این احادیثی که ما نقل می‌کنیم احادیث متواتره است؛ یعنی حتی اگر طریق هم دارای خللی باشد وقتی متعدد شد، طرق متعدده از اصحاب متعدد، از صحابه متعدده، متواتر می‌شود. در حدیث متواتر که صحت سند شرط نیست، فقط تعدد طریق در آن شرط است. در این احادیث غالباً تعدد طریق حاصل است، حالا محدث آن هر کس می‌خواهد باشد. لذا هم تواتر دارند هم از لحاظ صحت خبر دارای شرایط صحت خبر بر وفق مبانی آنها است.

و یکی از نکاتی هم که باز ایرادی است که بر سبک حدیث اهل سنت وارد است این است که چرا شما به احادیثی که در منابع ما هستند توجه نمی‌کنید؟ حداکثر این است که این احادیث ضعیف السند هستند. حدیث ضعیف السند وقتی از طرق متعدد نقل شد چه می‌شود؟ منشأ تواتر می‌شود، یکدیگر را تقویت می‌کنند. چرا شما با احادیثی که در کتب ما است، احادیثی که کلینی روایت می‌کند، احادیثی که صدوق روایت می‌کند، سایر محدثین ما روایت می‌کنند را کلاً از حساب می‌اندازید؟ همان رفتاری را کنید که ما با احادیث شما می‌کنیم. ما هم غالباً سندهای احادیث بخاری را قبول نداریم. شاید در کتاب بخاری یک حدیث صحیح السند بر وفق مبانی ما نباشد - من به یاد ندارم که دیده باشم که بر وفق مبانی ما، از لحاظ مبانی ما بتوانیم بگوییم این حدیث صحیح السند است- مع ذلک ما خیلی از روایات بخاری را قبول داریم؛ یعنی استفاده می‌کنیم حتی قبول هم می‌کنیم، چرا؟ چون قرائن بر صحت دارد، چون روایات دیگری به آن ضمیمه می‌شود و از انضمام این روایات اطمینان به صحت روایت پیدا می‌کنیم و لو اینکه ضعیف السند باشند.

اینکه انسان تمام روایات یک کتاب را بگوید کلاً اینها همه هیچ، مگر می‌شود؟ فرض کنید صدوق (العیاذ بالله) کاذب، روات آن هم کاذب، انسان دروغگو هم که همیشه نمی‌شود دروغ بگوید. نمی‌شود، اصلاً معتبر نیست. ده دروغ بگوید، پنج راست در آن وجود دارد. اینکه انسان بیاید همه این احادیث را کنار بگذارد خود تخریط در حدیث رسول الله و استهانه به حضرت رسول الله؟ ص؟ است.

لذا ما از کتب آنها استفاده می‌کنیم و خیلی هم استفاده می‌کنیم منتها طبق شرایط و موازینی که خود ما برای صحت حدیث قائل هستیم عمل می‌کنیم و از روایات آنها خیلی استفاده می‌کنیم. گاهی یک روایتی با سند ضعیف نزد ما وجود دارد، همین روایت گاهی در بخاری می‌آید، در مسلم می‌آید، از چند طریق که آنها هم ضعیف هستند اما این طرق که روی هم جمع می‌شوند برای ما اطمینان به صدور حدیث از معصوم حاصل می‌شود، به آن کفایت می‌کنیم، لذا استدلال می‌کنیم. لذا ما همیشه هم

گفته‌ایم این حرف که شخصی بگوید: چون طریق این حدیث ضعیف است پس «لَا يُعْمَلُ بِهِ»، نه، این‌طور نیست. صرف عدم توقّر حدیث از لحاظ سندی بر شرایط صحّت در ردّ حدیث کافی نیست. ممکن است سند حدیث از لحاظ فنّی صحیح نباشد، منتها قرائن و منضمّات به آن حدیث موجب اطمینان به صحّت مضمون حدیث شود.

والسلام